

پرفسور گرشویچ دربارهٔ لهجه‌های بلوچی - در تألیفات مرحوم سدیدالسلطنه - در تحقیقات و یادداشت‌های مرحوم محمدمین از این لهجه یاد شده و مرحوم نیکلا درست در مجلهٔ فرهنگ ایران‌زمین و اخیراً نیز محققین ژاپنی از آن نام برده‌اند.

نام پدر به جای پسر

ضمن نکته‌ها و خرده‌های مندرج در شمارهٔ ۲-۵ سال چهاردهم آینده مرقوم فرموده‌اید: «نمیدانم بیچاره محمدبن زکریای رازی چه کرده است که غالباً او را بنام پدرش زکریا یاد می‌کنند!»

همان لحظه که این مطلب را مطالعه می‌کردم بخاطر گذشت که محققاً جنابعالی وقوف بر آن نیز دارید که این نه تنها محمدبن زکریای رازی است که غالباً او را بنام پدرش یاد می‌کنند. حسین بن منصور حلاج هم هست که قرن‌هاست بنام پدرش «منصور» و یا «منصور حلاج» یاد شده و میشود. منتها چون جنابعالی هنگام اشاره بمحمدبن زکریا، در موقف بحث یا اشاره بحسین بن منصور حلاج قرار نداشته‌اید، طبیعاً باین موضوع اشاره نفرموده‌اید.

اکبر پیلهور

توضیحاتی در بارهٔ مقالهٔ خاندان قراگزلوی همدان

پس از مطالعه مقاله آقای اذکائی راجع بخاندان قراگزلو مندرج در شمارهٔ ۴ و ۵ سال ۱۳ مجلهٔ آینده چون مربوط بخانواده ما و حاوی پاره مطالب بود که بااطلاعات و یادداشت‌هایم تطبیق نمی‌کرد مقتضی دیدم توضیحاتی در این زمینه بدهم .

الحق باید از آقای اذکائی که زحمت زیادی در جمع‌آوری اطلاعات برای شناسائی یکی از طوایف معروف ایران متحمل شده‌اند قدردانی کرد و او را مورد تجسین قرارداد . اینک توضیحاتی بترتیب شماره صفحات مجله :

صفحهٔ ۲۲۹ سطر ۱۴ : درواقع اوهم (مقصود فریدالملک است) جزوخاندان مزبور نتواند بشمارآمد . درصورتیکه پدرم ازافراد مسلم خانواده حاجیلو (قراگزلو) بود . در همین صفحه تحت عنوان حاجیلونوشته شده (حاج عبدالله‌خان ازطایفه ازبکلو (بین‌هلالین حاجیلوها معرفی شده) . تاکنون نه شنیده و نه درجائی خوانده‌ام که ازبکلو همان حاجیلو است . شاید متبعی که این موضوع از آن اقتباس شده اشتباه کرده باشد .

صفحهٔ ۲۳۰ : عزت‌الملوک دختر امیرنظام زوجه منتصرالملک نبود و از دوشیزگی بعقد صارم‌السلطنه درآمد و درزوجیت اوباقی ماند .

صفحهٔ ۲۳۲ سطر ۷ : راجع بسوقف املاکی از طرف عبدالحسین خان ، مرحوم عبدالحسین خان جد دوم نگارنده طبق وقف‌نامه که رونوشت آن را دارم بسال ۱۲۳۶ املاکی وقف اولاد ذکور خود ازبطن خانم جانی‌خانم که در آن تاریخ سه‌نفر بودند وبعداً

محمدخان (جد دوم) هم اضافه شد نمود . بعد از فوت عبدالحسین خان هم برادر هریک ۱/۴ سهم خود را تملك و محصول را بعنوان مال الاجاره بین خود تقسیم مینمودند ولی در ۱۲۷۷ املاك را مانند املاك شخصى تقسیم نمودند و موردی برای دخل و تصرف در املاك بوسیله ورثه رضوی پیش نیامد .

صفحه ۲۳۴ سطر ۱ : پدرم فقط يك دختر بنام شرف جهان خانم داشت . خواهر دیگرم (امیر زاهده خانم) مادری و دختر حسین خان امیر (متوفی در ۱۳۰۷) بود بعنایت الملك پسر ذوالریاستین شوهر کرد .

سطر ۸ : میرزا هاشم خان برادرم در سفر مهاجرت فقط تا بغداد رفت و برگشت و باستانیول نرفت و بسال ۱۳۰۷ شمسی مرحوم شد .

سطر ۱۲ : اسم مسعود فرید را هدایت الله و ابوالقاسم هم ذکر کرده اند . در صورتیکه این دو اسم لقب و کنیه این جانب است که سابقاً معمول بود . فریدالملک لقب پدر و بعد برادرم بود .

سطر ۱۸ : اسامی فرزندان عبدالحسین خان در شجره نامه که بعد از آن یاد خواهیم کرد ذکر شده است .

اینکه راجع به وضع نگارنده اظهار بی اطلاعی شده ذیلا بطور خلاصه توضیح میدهم :

از سال ۱۳۱۵ در حدود بیست سالگی بخدمت در راه آهن دولتی ایران مشغول بودم . در اواسط مدت خدمت بمدیریت مالی آن مؤسسه منصوب شدم و همین سمت را تا موقع بازنشستگی بعنوان مأمور در سازمان برنامه و شرکت ملی نفت ایران داشتم . در جنگه دوم جهانی که راه آهن در اشغال قوای متفقین بود سال های سختی را گذرانیده و اصطکاکاتی با افسران و مأمورین آنها داشتم . در سال ۱۳۲۶ در رأس هیئتی از کارمندان مالی راه آهن برای مطالعه عازم اروپا شدم و اطلاعاتی در راه آهن بلژیک و سویس کسب کردم .

پس از بازنشستگی در سال ۱۳۴۲ بدعوت وزارت راه بموجب تصویب نامه بمعاونت ثابت اداری آن وزارت به مدت پنج سال انتخاب شدم ولی پس از یکسال ونیم از سمت خود استعفا دادم .

نظرباینکه از سابقه خانوادگی خود اطلاع درستی نداشتم از یکی از اقوام سالخورده که در حدود شصت سال قبل فوت شد کسب اطلاع نمودم . نامبرده که یادداشت هائی از خانواده داشت شجره نامه از حجاج محمد صفرخان (جد ششم) بیعد در اختیارم گذاشت و راجع به کیفیت تأسیس خانواده تراگزلو اطلاعاتی داد که خلاصه آن را ذیلا مینگارم .

(قرا محمد که یکی از امراء یا شاهزادگان ترکستان بود بطور قهر با اعوان خود

بایران مهاجرت کرد و درقریه (طاسران) نزدیک کبودرآهنگ همدان گرفتار عشق دختری میشود و او را بتکاح خود درمیآورد و درآنجا متوطن میشود. بتدریج از دهات اطراف خریداری مینماید و تشکیل خانواده قراگزلورا میدهد. اولاد و احفاد او درآن حوالی زیاد میشود و دوتیره حاجیلو و عاشقلو بوجود میآید. بعداً افراد هر دوتیره خودرا قراگزلومعرفی مینمایند. ازشاخه‌های دیگر این طایفه که در سایر نقاط از جمله شام بوده‌اند اطلاع درستی ندارم. شاید پس از استقرار قرامحمد در همدان از قبیلۀ او قسمت‌هایی به نقاط دیگر مهاجرت کرده باشند.

چندی قبل بمنظور اطلاع و آشنائی اقوام از سابقه و لاحقۀ خانواده با استفاده از اطلاعاتی که بدست آورده بودم جزوۀ خصوصی تحت عنوان (شرح حال خانوادگی) با ذکر داستان قرامحمد در مقدمه و شجرۀ نامه از حاج محمد جعفرخان بیعد که خود آن را تکمیل کرده بودم با توضیحاتی راجع بخانواده از عبدالعسین‌خان و اولاد او تا جائیکه اطلاع داشتم تنظیم کردم.

نکات فوق توضیحاتی است که راجع بخانواده خود (حساجیلو - قراگزلو) دارم. نسبت بسایر تیره‌های قراگزلو چون اطلاع کافی ندارم نمیتوانم اظهار نظری بکنم. در آخر توضیحات مربوط به نوشته آقای اذکائی بدون اینکه قصد انتقاد داشته باشم يك نکته کلی را یادآوری می‌نمایم و آن نحوه معرفی افراد خانواده‌ها است که احياناً بواسطه ابهام، درهم بودن و پراکندگی مطالب مربوط به افراد برای خواننده بدست آوردن تصویر روشن و مشخص از اشخاص مورد نظر مشکل است. البته این نقیصه مربوط بتنویسندۀ محترم نیست بلکه منابعی که این اطلاعات از آنها نقل شده باین صورت بوده است و آقای اذکائی برای شناساندن منابع عین نوشته‌های آنها را با اسامی منابع ذکر کرده‌اند.

تصور میکنم اگر در مقدمه بحث راجع بهرطایفۀ شجره‌نامه آن را ولو ناقص قرار می‌دادند و بترتیب اطلاعات مربوط بهر فرد را جمع‌آوری و يك جا مینوشتند مقصود حاصل میگردد. بدیهی است سبک نوشته‌های منابع طوری است که بواسطه ابهام استخراج مطالب مورد نظر اشکال زیاد داشته ولسی ممکن بود در عین جمع‌آوری مطالب پراکنده ابهام، تردید، و یا فقدان اطلاع در جای خود منعکس میشد.

در خاتمه بطوریکه در بالا اشاره شد بذکر آثار و نوشته‌های خود اختصاراً میپردازم: تدوین یکصد و پنجاه کلاسور تصاویر چاپی با زیرنویس در نقاط و وقایع و شخصیت‌های مختلف جهان و ده کارتون بریده روزنامه اطلاعات و مجلاتی از بریده مقالات مجلات خارجی که در زمان تصدی جناب عالی به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هدیه کردم و ده جلد راهنمای مصور مربوط بده کشور آسیائی و اروپائی که برای چاپ تدریجی به آتسای

ابوالفضل قاسمی متصدی وقت کتابخانه دادم .

چون شرط هدیه کلاسورهای فوق الذکر بکتابخانه ادامه و تکمیل آنها بود و با وجود تذکرات مکرر عملی و انجام نشد درصدد برآمدم مجموعه دیگری از تصاویر برای خودم تنظیم نمایم. این مجموعه اکنون به بیست و پنج جلد رسیده است. برای اینکه مفیدتر و استفاده از آن برای عموم امکان پذیر باشد در مقدمه تصاویر مربوط به کشورها خلاصه از تاریخ و وضع سیاسی و اقتصادی هر یک را نوشتم .

پارسال پیشنهادی برای تلخیص و طبع آنها بکتابخانه دانشگاه دادم که در صورت عملی شدن کتاب بی سابقه ای در مطبوعات ایران میشد . کتابخانه پس از ملاحظه نمونه باین پیشنهاد موافقت کرد ولی بعداً متعذر بفقدان اعتبار لازم شد .

غیر از کتاب «خاطرات فرید» که دوازده سال قبل طبع رسید و مربوط بخاطرات پدرم بود که ملاحظه فرموده اید، کتابهای دیگری در رساله هائی تدوین یا ترجمه کرده ام که بواسطه اشکالات چاپ تاکنون موفق طبع آنها نشده ام. از جمله جلد دوم خاطرات فرید است که با استفاده از یادداشت های هفتادساله خود تدوین کرده ام و بنظرم کتاب جالبی است مشتمل بر دو قسمت : قسمت اول یادداشت های روزانه بسبک معمول تا سال ۱۳۴۰ و قسمت دوم که ابتکاری است حاوی اطلاعات طبقه بندی شده در زمینه امور شخصی، سیاسی، اجتماعی مذهبی، علمی، هنری و غیره راجع بایران و کشورهای خارجی است.

مسعود فرید

۱- نویسنده محترم در مورد خاندان امیرافخم شورینی بخصوص مرحوم امیرافخم تابلوئی ترسیم کرده اند (سال چهاردهم صفحه ۲۶۶) که با آنچه در همان شماره در مقاله ای بقلم آقای دکتر باستانی پاریزی استاد محترم تاریخ دانشگاه تهران (در صفحه ۴۱۰ و ۴۱۱) از ایشان به نیکی یاد شده است مغایرت در مقاله آقای دکتر باستانی پاریزی امیرافخم پس از فوت امیر نظام گروسی به حکومت کرمان منصوب شده است در صورتیکه در نوشته آقای اذکائی ایشان به جای سید محمودخان علاءالملک دیبا به حکومت کرمان منصوب شده است (سال چهاردهم صفحه ۲۶۹)

۲- زادگاه خاندان ناصرالملک مانند همه بزرگان تیره عاشقو قریه شورین بوده است نه قصبه بهار. هیچ یک از افراد سرشناس تیره عاشقو در بهار سکونت نداشته اند (سال سیزدهم صفحه ۵۶۸)

۳- جوانمیر راهزن ، در دوره ناصرالدین شاه به دست مرحوم حسین خان امیر (حسام

الملك اول) به نام افتاده است نه احتشام الدوله بزرگ (نوه حسام الملك اول). زیرا در آن زمان احتشام الدوله جوان کم سنی بیش نبوده است (سال چهاردهم صفحه ۲۷۵)

۴- شهرستان همدان امروزه با توسعه‌ای که در این شصت سال اخیر حاصل کرده طبق آمار وزارت کشور ۷۶۶ قریه و قصبه دارد. چگونه یکی از بزرگان اهل قراگزلو صدسال پیش میتواند يك تنه دارای ۲۰۰، ۳۰۰ پارچه آبادی باشد (سال چهاردهم صفحه ۶۰۱).

۵- آیا میشود هم‌زمان در حیات پدر به پسر همان لقب داده شود (سال چهاردهم صفحه ۶۰۲). اصلاً در تیره عاشقلو فردی بنام حسین علی خان ضیاء الملك دوم وجود خارجی نداشته که ایشان این فرد را کشف کرده‌اند و در وجود ایشان هم اصرار ورزیده‌اند چنانکه ضیاء الملك سومی هم در این خانواده وجود نداشته که ایشان از او یاد کرده‌اند (سال چهاردهم صفحه ۶۰۳). حسینعلی ضیاء الملك فرزند حسینقلی ضیاء الملك بود نه حسینعلی مرحوم.

۶- طبق صورت مذاکرات مجلس که فتوکپی آن ضمیمه شده شادروان مدرس با وکالت ضیاء الملك فرمند مخالفت نکرده که نویسنده محترم جزماً مرقوم داشته‌اند (سال چهاردهم صفحه ۶۰۴). شادروان مدرس در طرح اعتبارنامه فرمند اجازه صحبت خواسته‌اند تا نظر خود را جمع به انتخاب نفر دوم از همدان بیان دارند. صراحتاً در نطق خود گفته‌اند: در انتخاب آقای ضیاء الملك بنده مخالفتی نکردم برای اینکه اهل ولایت بودند و البته بستگان دارند. در دوره پیش هم وکیل بوده‌اند. ولی با آن يك نفر وکیل دیگر مخالفم...» (صفحه ۵۱ مذاکرات، دوره ششم، شماره ۱۲۵۸).

۷- آنچه در کتاب خاطرات و تألمات شادروان دکتر محمد مصدق آمده و ایشان نقل کرده‌اند مربوط به حسینقلی خان ضیاء الملك اول است نه حسنعلی فرمند (بقول نویسنده محترم ضیاء الملك سوم) که در آن زمان جوانی حدود بیست‌ساله بوده است.

بانک ملی ایران در سال ۱۳۰۴ شمسی تأسیس شده است و آنچه مرحوم دکتر مصدق نوشته‌اند مربوط به مذاکره احتشام السلطنه رئیس مجلس اول با رجال آن زمان برای تأسیس بانک ملی سال ۱۳۲۵ قمری است (سال چهاردهم صفحه ۶۰۴).

۸- مجلس چهاردهم در اسفند ماه سال ۱۳۲۲ گشایش یافت نه سال ۱۳۲۱. (سال چهاردهم صفحه ۶۰۴)

۹- کتاب «همت» ترجمه محمود فرمند است نه حسنعلی فرمند، از انتشارات امیرکبیر (سال چهاردهم صفحه ۶۰۴).

۱۰- قریه آشینه و بالنتیجه سد اکباتان در جنوب شرقی همدان است نه شمال شرقی آن. (سال چهاردهم صفحه ۶۰۰)

۱۱- ناصر الملك فقط يك دختر داشت که همسر مرحوم حسين علاء بود (ص ۶۰۵)
همسر ضياء الملك از اهالی شورين بوده است.

هوشنگ فرمند

روباه رزه - گلالکان

امروز آبدارو (= سرم) را از مچ دستم جدا کردند . و این پنج‌همین روز است که بیمارم و برای چهارمین بار به بخش مراقبت‌های دایم قلب افتاده‌ام . این بار آخر که سه‌روز پیش وسط اطاق درد سینه بر زمینم زد و چهارتن از جوانان خانواده پتوپیچم کرده از زمین برداشتند نگاهی پر به اطراف انداختم و دیدن قیافه‌ها مخصوصاً دو دختر کوچکم گلنار و یاسمن حالتی داشت که به‌ظن قوی بی‌تی از خسرو شیرین را حل می‌کرد . با اینکه عینک ندارم و توصیه شده‌است استراحت مطلق بکنم نمی‌توانم خودداری بکنم . خودکار و کاغذی به التماس از یکی از خداندان محبت و انسانیت (= پرستاران) گرفته ماجرا را می‌نویسم :

توی پتو روی صندلی عقب اتومبیل افتاده بودم، درد، پشت و سینه‌ام را واقعاً اره می‌کرد. حقیقهٔ مجال آه کشیدن و آه گفتن نمی‌داد و امکان اشک ریختن هم نبود. همچون رشکبران نظامی مشمول نفرین اوشده بودم.

هر آنکه بر نظامی می‌برد رشک نفس بی‌آه بیند دیده بی‌اشک

جا به‌جا خشکیده بودم که بی‌تی از خسرو شیرین پیش‌رویم ایستاد :

اگر صد علم جالینوس دانی چو مرگ آید به جالینوس مانی

درین حال معنی واژه « لینوس » Linus یونانی که تقریباً به معنی رثاء و مرثیه به ذهنم گذشت ، یعنی وقتی مرگ برسد از خود مرثیه و گریه و ناله برجای می‌گذاری .
والله اعلم .

طیب روزگار آفیون فروش است . حالاکه این چنین شد دو سال است دو مطلب از لیلی و مجنون یافته‌ام ممکن است فرصتی پیش‌نیاید جایی چاپ بشود و حیف است استدعاء می‌کنم اگر ممکن شد چاپ بکنید .

۱- در همهٔ نسخه‌های خطی و چاپی در مرگ لیلی که فصل خزان و اوایل خزان است مثل حال - چنین آمده :

روباه زره فتاده در راه آلوده به خون چو موی روباه